



۱۲۰

۴

روی خوش نشان داده بود . بدین ترتیب غازو (Ghazou) یا غـزوه ای (Razzia) (۳) ترتیب داده می‌شد که مقررات آن بطریق غیر مضبوط تنظیم

۳- در باره غزوه مراجعه شود به بسیاری از صفحات بخش قبلی این مقاله — در "اندیشه رهائی" ۳ و ۴ (بویژه به صفحات ۲۷۰، ۲۷۲، ۸۳ — ۲۸۲ و ۸۸-۲۸۵) . غزوه همان‌طور که قبلاً گفته شد، قبل از اسلام بمفهوم حمله و یورش برق آسا و غافلگیرکننده بود بمنظور تصرف اموال و دارائی فرد یا افراد. بعد از اسلام، در زمان پیغمبر و جانشینان او (تا وقتی که اعراب فنون نظامی و جنگی را فراگیرند)، دقیقاً بهمان شکل و بهمان نام بکار برده می‌شد ولی با توجیه جدید: جهاد علیه کفر .

تاکید بر نکته دیگری — که در قسمت‌های قبلی این سلسله مطالب و نیز برخی دیگر از مطالب پیشین "اندیشه رهائی" کم و بیش به آن پرداخته شده، در دنباله این سلسله مقالات بیشتر به آن خواهیم پرداخت —، ضروری است: اسلام (مانند بسیاری از ادیان قبلی بویژه مسیحیت) هیچ چیز تازه‌ای ارائه نداده است . قرآن محمد اقتباسی است از ادیان قبلایی، یهودی، مسیحی، ادیان شرقی بویژه ایرانی (بشکل نازل و غالباً مسخ شده، در حد اطلاعات محدود، دست دوم یا چندم محمد از آن ادیان) و از ادیان اعراب قبل از اسلام. بنابراین اهمیت قرآن بر خلاف پندار عمومی در بین مسلمین در تازگی آن نیست، در فاصله‌ای است که بین اقتباس صرف و انطباق وجود دارد . و محمد این را نه به وحی الله بلکه به تیزهوشی و قدرت انطباقی خود مدیون است . اقتباس عناصر نك نك موجود، ترکیب آن‌ها و پیاده کردن شان بر پایه شرایط مشخص . البته این اصل عمومی در قرآن را فرصت طلبی، پراگماتیسم، سیاست گام به گام و نیازهای لحظه‌ای محمد، غالباً مخدوش می‌کرد و منشاء احکام ناسخ و منسوخ در قرآن را بایست در این امر جستجو کرد . تردیدی نیست که آن "اصل عمومی" و اولیه، اسلام محمد، بر اساس منتزاعه شده در فوق، در روند خود و در پراتیک اجتماعی و سیاسی محمد، دستخوش تغییر و تحولات بزرگی شد و این يك منشاء دیگر از احکام ناسخ و منسوخ قرآن است . چند مثال گذرا بـسـرای برخی از نکات اشاره شده در فوق :

— محمد پس از فرار از مکه به مدینه ("هجرت")، وقتی که در موضع ضعف و ناتوانی قرار داشت، برای بدست آوردن حمایت قبایل ثروتمند یهودی —

شده بود . مقررات مذکور مبتنی بر این بود : اموال افراد می تواند بفشارت رود ولی ، تا سرحد امکان ، نباید خون انسانی ریخته شود . چرا که بر اساس قوانین غیر مکتوب بادیه ، ریختن خون ، عواقب بسیار وخیمی بدنبال داشت . هیچ حقوق (Droit) مجردی که در بند هایش بتواند اعسار را آزاد را محدود کند ، هیچ دولتی که بکمک پلیس خود بتواند مقررات خویش را تحمیل کند ، در بادیه وجود نداشت . تنها حفاظ زندگی آدمی ، اطمینانی بود که عادات و رسوم ارائه می داد و عدم رعایت این ها پرداخت بهاء گزافی در برداشت . خون بجای خون ، زندگی بجای زندگی . شرمساری پیشاک نشدنی گریبانگر کسی می شد که قاتل فردی از افراد قبیله اش ، بر اساس رسوم ،

— مدینه ، قبله مسلمین را ، اورشلیم اعلام کرد . ولی پس از این که جای پای خود را در مدینه محکم کرد ، پس از این که تك تك این قبایل را ، گام به گام و هر يك به نوبت ، سرکوب کرد ، اموال و املاك شان را بفشارت برد ، خودشان را از مدینه بیرون ریخت و یا تا نفر آخرشان را بقتل رساند ، نوبت بدست آوردن دل دشمنان قدرتمند مکه فرا رسید . باز از طرف خدا وحی نازل شد که مسلمین بطرف مکه نماز بگذارند .

— محمد سیاست باز ، به هنگام ناامیدی به ستایش و بت بزرگ "لات" و "غری" پرداخت و "شفاعت" آن ها را "پذیرفته" شدنی دانست و سپس به سجده افتاد (تاریخ طبری ، جلد ۳ ، صفحات ۸۳-۸۸۱ و تفسیر شریف لاهیجی ، جلد ۳ ، ص ۲۰۱ ، بنقل از کتاب اسلام شناسی) . این امر به ماجرای "غرانیق" معروف است . متن این آیه از اکثر قرآن های موجود حذف شده است چرا که غالب مسلمانان معتقدند که آیه مبتنی بر ستایش از بت هاست را شیطان بر زبان پیغمبر جاری ساخته است . محمد ، بعدها ، زمانه ای که دیگر به اینگونه بند بازی ها نیازی نداشت بارها در قرآن از واقعیت غرانیق اظهار ندامت کرده است .

آنچه قبلا در باره محتوی قرآن گفته ایم در باب واژه ها و اصطلاحات آن نیز صادق است . بخشی از این واژه ها و اصطلاحات از ادیان قدیمی اقتباس شده ولی قسمت عمده آن ها از ادیان "اعراب دوره جاهلیت" گرفته شده است . نه تنها غزوه بلکه واژه هایی مانند جن ، کعبه ، الله و غیره در میان بت پرستان عرب رایج بوده است .

مستحق اجراء قصاص بود ولی به زنده ماندن او تن در می داد . ثار (۴) ، یکی از ستون های جامعه بادیه نشین بود .

ثار ، در منشاء خود ، مبتنی بر مساوات بود . چرا که هر عضو يك قبیله با هر عضو قبیله های دیگر ، مساوی بود . هر گروه برای خود يك رئیس تعیین می کرد که او را سید می نامیدند . قدرت این رئیس صرفا به اعتبار شخصی اش وابسته بود . او می بایست هر لحظه مراقب باشد که این اعتبار ، کامل و دست نخورده باقی بماند . رئیس قبیله می بایست سرشار از صفات پسندیده باشد و با مهربانی و ادب و سعه صدر خود ، طرفدارانش را حفظ کند ، در هر شرایطی از جاده اعتدال منحرف نگردد ، اراده نهائی کسانی که رهبری شان را بر عهده دارد ، رعایت کند و در عین حال ، دلیسری و اقتدار خود را به نمایش بگذارد .

رود نسون سپس به مجامع عمومی قبیله اشاره می کند که با آنچه بعد ها در قرآن — فقط در سه جا ، آن هم بسیار متفاوت با مفهوم شورا در روزگار ما — بکار گرفته شد و یا اخیرا برخی از نیروهای سیاسی — مذهبی بعنوان نهاد شورائی در اسلام القاء شبهه می کنند (۵) ، بمراتب دموکراتیک تر می شود. او می نویسد :

۴- واژه های قصاص و ثار که به نحوست وجود حکومت اسلامی وارد زبان فارسی امروز شده (قانون قصاص ، لشکر ثارالله ، گشت ثارالله) ، از واژه هائیست که قبل از پیدایش اسلام نیز در جامعه عربستان وجود داشته است . واژه قصاص معروف تر از آنست که توضیحی در باره اش ارائه دهیم اما معانی ثار ، بنا به فرهنگ معین ، بدینگونه است : کینه کشی ، انتقام ، خون و خونخواهی . . .

نه تنها این واژه ها به برکت وجود حکومت اسلامی در زبان فارسی امروز راه یافته اند بلکه مضامین اجتماعی آن ها ، که یادگار دوران توحش (دوره پیدایش اسلام و دوره قبل از آن) است ، بر جامعه مدنی امروز ایران تحمیل شده اند .

۵- در باره مفهوم واقعی شورا در قرآن از یکطرف و تفاسیر خیال بافانه برخی از نیروها و اشخاص سیاسی — مذهبی نظیر مجاهدین ، علی شریعتی (و طرفداران وی) ، بنی صدر و غیره از طرف دیگر ، مراجعه کنید به بخش —

در مجامع عمومی قبیله (۶)، و توی فقط يك فرد می توانست يك تصمیم مهم را معلق کند.

با اینحال، تمام عشیره ها (۶) بمفهوم دقیق کلمه، با هم برابر نبودند. بعضی

سوم سلسله مقالات "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟"، قسمت "شورا و اسلام"، "اندیشه رهائی" ۳ و ۴، صفحات ۸۶-۱۸۳.

۶- رود نسون در کتاب خود، چند جا، از جمله در اینجا، قبیله (Tribu) و عشیره یا خاندان (Clan) را بجای هم بکار می گیرد و در نتیجه عبارت بصورت غیر دقیق یا نامفهوم در می آید و ما در اینجا (و هر جای دیگر) واژه ای که بنظرمان درست می رسد، انتخاب می کنیم (و در هر مورد بجای خود تذکر می دهیم). در اینجا، هم مجامع عمومی قبیله (نه عشیره) درست است و هم عبارت بعدی نویسنده چنین حکمی را نائید می کند. بطوری که می دانیم هر قبیله را چندین خانواده ایجاد می کرد. مثلاً قبیله قریش از خاندان ها (عشیره ها) متعددی تشکیل میشد نظیر بنی هاشم، بنی امیه، بنی زهره، بنی مخزوم، بنی اسد، بنی نوفل، بنی جمح، بنی تیم، بنی سهیم، بنی عدی ("بامداد اسلام"، عبدالحسین زرین کوب، امیر کبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۲، ص ۱۰). هر چند گاه، یکی از این خاندان ها در قبیله قسدرت بیشتری می یافت و در نتیجه، ریاست امور کعبه، ریاست دارالندوه، حمل برچم قریش به هنگام جنگ، سقایت حج (آب دادن به حجاج)، رفاقت (غذائی که برای حاجیان و زائران تهیه می شد) و غیره را بر عهده می گرفت ("تاریخ سیاسی اسلام"، دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، ۱۳۶۰، جلد اول، صفحات ۵۲-۵۱). بنا براین، ما Clan اولی در کتاب رود نسون را به قبیله تغییر داده ایم ولی Clans دومی را بصورت همان عشیره ها باقی گذاشته ایم.

در اینجا تذکر يك نکته دیگر نیز لازمست: "مجامع عمومی قبیله" متفاوت است با "دارالندوه" که هر دو در عربستان قبل از اسلام وجود داشتند. اولی در محل هر قبیله با شرکت کلیه افراد يك قبیله تشکیل می شد و دومی در مکه، در درون کعبه و با شرکت "سران و بزرگان قبایل" که در بازار کارهای مهم مشورت می کردند. در دارالندوه، کسانی می توانستند حاضر باشند که دست کم چهل سال داشته باشند ("تاریخ سیاسی اسلام، همان جلد، ص ۵۱).

از آن‌ها از طریق غزوات، تجارت و از طریق دریافت بهره دیون می‌گرفتند. یکجانشین یا حتی چادر نشین، ثروتمند شده بودند. حتی افراد مهم یک عشیره مشخص، در یک زمان مناسب، ثروت فردی بدست می‌آوردند. بنا بر این، چه در یک قبیله چه در یک عشیره، هم ثروتمند وجود داشت و هم مستمند. ولی در یک دوره خشکسالی یا بد بیماری در جنگ کافی بود تا برابری در فقر را بوجود آورد. بعضی‌ها، با آن ثروت‌های موقتی، بردگانی در اختیار داشتند. بردگانی را که خریده یا در طایفه غزوات به اسارت خود در آورده بودند و یا بد هگاران که قادر به پرداخت دیون خود نبودند به بردگی شان در می‌آمدند. ولی شرایط زندگی چادر نشینی — برخلاف یکجانشینی —، چندان اجازه انقیاد دائمی، مراقبت پذیر و سازمان یافته را نمی‌داد. از این نظر، غالباً این بردگان را آزاد می‌کردند. بردگان آزاد شده (موالی) (۷)، همچنان تحت ولایت اربابان سابق خود باقی می‌ماندند.

نویسنده کتاب "محمد" از قول آمی بن مارسلین (Ammien Marcellin) مورخ قرن چهارم میلادی (سه قرن قبل از پیدایش اسلام)، عبارت زیر را نقل می‌کند:

"اتحاد مرد و زن (برای آن‌ها) چیزی جز یک قرار داد اجاره نیست، بجای هر گونه شکل ازدواج، زن با قیمت و مهلت معین، به همسری می‌گردد در می‌آید و بعنوان جهاز، نیزه و چادر [خیمه‌ای] را به خانه شوهر می‌برد، همواره آماده است بمحضی که مهلت خاتمه یافت، با کمترین اشاره‌ای او را ترک کند. نمی‌توان تصور کرد که این ملت (Nation)، از هر دو جنس [زن و مرد]، به هنگام مقاربت، با چه خشونت جنون آمیزی بجان هم می‌افتند."

۷. موالی جمع مولى است. در زبان فارسی آن را غالباً مولا می‌نویسند. مولا (مولى) از لغات اضداد است یعنی هم بمعنای سرور، مخدوم، آقا، خداوندگار است و هم بمعنای بنده، عبد، خادم. شعر زیر منوچهری دو مفهوم متضاد این واژه را در بردارد:

هر چه این ملکان بنده و مولای ویند هیچ مولا بشن خود سوی مولا نشود.

نگاه کنید به فرهنگ معین، جلد چهارم، ص ۴۴۴۷ و ص ۴۴۴۹.

بنظر رود نسون :

"این توصیف ، بلاشك مبالغه آمیز است" (۸) .

و ادامه می دهد :

در مجموع بنظر می رسد که زنان یکجانشین (قبل از اسلام در عربستان) در مقام مقایسه با زنان چادر نشین (در همان ایام) ، نقش کم اهمیت تری داشته اند و این امر (یعنی این نقش کم اهمیت) بعد از اسلام هم باقی ماند (۹) .

نویسنده کتاب " محمد " در مباحث خود ، در رابطه با جامعه عربستان قبل از اسلام ، چنین می نویسد :

در این جامعه خشن و متحرك ، هنرها به هیچ وجه جایی نداشتند با يك استثنا : هنر سخنوری . اعراب مردان بلیغ را می پرستیدند ، کسانی که می توانستند در مقابل يك برهان دست و پا گیر و مزاحم ، سر ضرب پاسخ می ظریف ارائه دهند ، کسانی که می توانستند نظریات خود در مباحث عنسوان شده در شورای قبیله یا عشیره را به کرسی بنشانند . فرزندان عرب ، شهره بودند . شعر در نزد اعراب ، باز هم بیشتر از بلاغت و سخنوری ، ارج و ارزش داشت . شاعر ، فردی برجسته و هول انگیز بود که حدس زده می شد از ارواح الهام می گیرد . او ، مانند همه جا ، ترانه ، عشق ، ماتم ، شهادی و اندوه هایش و زیبایی وحشی میهن خود را می سرود . از همان زمان هـا ، تمامی يك هنر شاعرانه شکل گرفته بود . اما شاعر خصوصا بمنابۀ پروپاگاندیست بکار گرفته می شد ، روزنامه نگار صحرا بود . نبرد های زیادی — غالباً بمناسبت بازارهای مکاره — بر پا می گردید که در آن ها ، شاعران به مدح قبیله خود و به

۸- و بنظر ما فقط عبارت اول نوشته مارسلین " مبالغه آمیز " یا نادرست است .

۹- در این ارتباط و نیز در ارتباط با موقعیت زن قبل از اسلام ، بشدید و انقیاد وی بعد از پیدایش اسلام و همچنین مقایسه وضعیت ازدواج ، طلاق و ————— اسارت گرفتن زنان در دوره قبل و بعد از اسلام (که برخلاف افسانه ————— باقی های رایج ، اسلام نه تنها هیچ ارمغانی برای زنان به همراه نیاورده بلکه زنجیرهای محکم تری به دست و پای آن ها بسته است) ، مراجعه کنید ————— ضمیمه شماره يك .

تحقیر یا ریشخند قبیله دشمن می پرداختند . حمله و پاسخ می بایست به يك وزن و با همان قافیه باشد . طنز، عمدتاً خیلی سریع، بجانب دشنام های نه چندان لطیف می لغزید ، مدیحه سرائی یا شعر حاوی خود ستائشی گستاخانه براحتهی به چالپوسی های حقیرانه و به گزافه گوئی تبدیل می گردید .

رود نسون درباره دین قبل از اسلام در عرستان به نکات جالبی

اشاره می کند :

بنظر می رسد که دین خیلی کم مورد توجه اعراب بادیه بود . آن ها رئالیست بودند و کمتر به خیالبافی گرایش داشتند (۱۰) . باورشان براین بود که

۱۰- عبدالحسین زرین کوب آنجا که به دین در " دوران جاهلیت " عـرب می پردازد (یکبار برای همیشه توضیح دهیم که " دوران جاهلیت " در فرهنگ اسلامی و آثار نویسندگان اسلامی از جمله زرین کوب، بمعنای عدم اعتقاد به یکتاپرستی و در واقع اسم شب است که مرز پیدایش اسلام و قبل از آنرا مشخص می کند و نه ابداً به معنایی که این اصطلاح می تواند به ذهن متبادر کند) ، به همین موضوع - البته بعنوان دلیلی بر " جاهلیت " اعراب قبل از اسلام - اشاره دارد :

" اعتقاد به بقای روح و دنیای دیگر نزد اعراب [قبل از اسلام] مقبول نبود . نزد آن ها زندگی با مرگ پایان می یافت و آن سوی مرگ دیگر چیزی نبود " .

اگر " جاهلیت " همین است

پس زنده باد " جاهلیت " !

زرین کوب بدنبال عبارات فوق ادامه می دهد :

" اگر چیزی از این مقوله به گوش عرب خورده بود از قول یهود و نصاری بود و کسی نیز آن را باور نداشت . این فکر را هم یهود ظاهراً از ایرانیان آموخته بودند و از این رو بعضی از فرقه های قوم آن را لازمه دیانت می شمردند . بهر حال اعتقاد به حیات بعد از موت را اعراب خرافه تلقی می کردند و از آن بابت دغدغه ای به خاطر راه نمی دادند . درست است که آداب و مراسم طواف [بدور کعبه] و قربانی را نسبت به بنان انجام می آوردند اما به دیانت علاقه چندانی نمی ورزیدند . و انجام این کارها را نیز " به سبب احترام و علاقه ای [بود] کسسه "

زمین سرشار از ارواح ، از جن هاست که گرچه غالباً نامرئی اند ولی همچنین به اشکال حیوانات ظاهر می‌شوند . فرض می‌کردند که مردگان ، زندگانی معضوب و اشباح گونه ای را دنبال می‌کنند . برایشان خیرات می‌دادند

→ به خون و نسب و آباء و اجداد خویش نشان می‌دادند . " تقدیم نذر و قربانی ها بین اعراب نیز تداول داشت . اما نزد آن ها این هدایا و نذورات و این مراسم حج و قربانی که در مورد نیایش جن و بت و خدایان بعمل می‌آمد بکلی مربوط به حوائج دنیوی و لوازم معیشت و زندگانی بود " (" بامداد اسلام " ، ص ۱۴) .

نویسنده " تاریخ سیاسی اسلام " ، از زاویه دیگر ، وضع دینی مردم عربستان و زمینه آمادگی پیدایش دین یکتا پرست را مورد بررسی قرار می‌دهد :

" هنگام تولد محمد ص بت پرستی رو به ضعف و انحطاط داشت و بعضی از عرب ها بدنیای دیگر معتقد بودند ، دین مسیح در عربستان نفوذ کرده بود و دین یهود پیروان بسیار داشت ، نفوذ یهودی گسری و مسیحی گری عقیده طرفداران توحید را نیرو می‌داد " (جلد اول ، ص ۶۶) .

ولی هیچیک از این ادیان و نیز دین زردشتی که در عربستان قبل از اسلام شناخته شده بود ، در این سرزمین نفوذ چندانی نیافت . همان نویسنده چنین ادامه می‌دهد :

" هیچیک از این دین ها در عربستان رواج نیافته بود . . . ولی شیوع اندیشه دینی و رواج مبادی دین زردشت و موسی و مسیح ، زمینه را برای ظهور مصلح بزرگ یعنی محمد ص پیغمبر مسلمانان فراهم آورده بود " (همانجا ، همان جلد ، همان صفحه) .

اگر تعارف " مصلح بزرگ " را کنار بگذاریم ، نتیجه گیری نویسنده در مجموع درست است . فقط می‌توان این نتیجه گیری را با فرمول بندی متفاوتی ارائه داد : ادیان یهودی ، مسیحی و ایرانی ، زمینه بروز يك دین جدید در عربستان را آماده کرده بودند ، اگر مجموعه شرایط جهانی ، تاریخی (که در شماره گذشته نشریه به تفصیل از آن ها سخن گفته ایم) و نیز شرایط مشخص جامعه آن روز عربستان ، احتمال ظهور يك دین را می‌داد ، ایستادن دین می‌بایست يك دین عربی بوده (ولو این که جز تلفیق ادیان مذکور چیز جدیدی ارائه ندهد) یعنی دینی که به تعبیر انگلس ، به قامت مرد عسرب دوخته شده باشد .

و بروی گورشان ، الواح و توده هائی از سنگ می گذاشتند . در کنار ایمن گورها ، برخی درختان و بعضی سنگ ها را (خصوصا آن نوع سنگ های آسمانی که ظاهرشان به شکل انسان نژاد يك بود) ، بعنوان محل جلسه ارواح و خدایان ، قرار می دادند . خدایان در آستان سکنی داشتند و حتی در زمره کواکب بودند . برخی از این خدایان ، فرزندان عرب بودند که به مقام خدائی می رسیدند . لیست این موجودات به مقام خدائی ارتقا یافته ، بویژه اهمیت مختص به هر يك از آن ها ، برای قبیله های مختلف ، متفاوت بود . ولی می شد در هر گوشه عربستان ، مهم ترین شان را جستجو کرد . خصوصا الله ، " خداوند ، پروردگار " ، تجسمی از جهان الهی در عالی ترین شکل خود که خالق جهان و حافظ ایمان بود (۱۱) . در حجاز ، سه الهه پیش از دیگران مورد توجه بوده اند و بنابه " دختران الله " تلقی می شدند . قبل از همه ، لات (Allât) بود که سابقا توسط هردو تازا و بنام الیات (Aliat) سخن رفته بود ، و مفهوم آن خیلی ساده ، الهه است که شاید یکی از ابعاد

۱۱- کلمه الله در قرآن ، ۲۶۹۷ بار آمده است (رجوع کنید به :

Dictionnaire des religions, P.U.F, Paris, 1984, P.425) و

تقریبا در هر بیست کلمه قرآن یکبار یکی از اسما ، خدا بیچشم می خورد (همانجا ،

ص ۴۲۴) . البته نه تنها کلمه الله بلکه تمامی اسما ، دیگر خدا نیز یا قبل

از محمد در عربستان وجود داشته یا از ادیان یهودی و مسیحی و ایرانی

اقتباس شده است . الله ، در حوالی پیدایش اسلام در عربستان ، فساد در

متعال و خالق زمین و آسمان بود . حتی زمانی که محمد می خواست دل قبایل

عرب بویژه قبایل قدرتمند مکه را بدست آورد ، در قرآن می گوید : " ما نعبد هم

الا لیقربونا الاله زلفی یعنی بت ها را می پرستیم برای این که ما را بخشد "

نژاد يك کنند " (" تاریخ سیاسی اسلام " ، همان جلد ، ص ۱۲) . چنان که

از مندرجات قرآن مستفاد می شود و عرب ها در عین بت پرستی به خستندای

متعال نیز معتقد بوده اند و بنان را وسیله ارتباط با خداوند می دانسته اند "

(همانجا ، همان صفحه) . بنا بر این تنها " نوآوری " محمد در این زمینه

در بهترین حالت ، جانشینی چند بت پرستی به یکتا پرستی و (یا تقویت یکتا

پرستی) بود که این خود تحول قابل اهمیتی بشمار نمی رود و محمد آنرا

از ادیان یهودی ، مسیحی و ایرانی اقتباس کرده بود .

ونوس (۱۲)، ستاره سحر را تجسم می‌بخشید. ولی اعرابی که تحت تاثیر یونان قرار داشتند او را با آتنا (۱۳) مقایسه می‌کردند. بعد از لات، غری، "قادر متعال" بود که برخی او را با ونوس یکسان می‌دانستند. سومین دختر الله، مات، الهه تقدیر بود که قیچی، برای بریدن رشته های تقدیر، در دست داشت و معبد او واقع در کنار دریا، محل زیارت بود. در مکه، خدای بزرگ، هبل بود، بتی از عتیق سرخ (۱۴).

برخی از اماکن که علامت حضور ربانیت در آنجا ملاحظه شده بود، اما کن مقدس نام می‌گرفت. محدوده این اماکن معین می‌گردید و در داخل این محدوده، هیچ موجود زنده ای نمی‌بایست از بین برده شود. بنابراین، اماکن امن تلقی می‌شدند و افرادی که از طرف صاحبان دم برای اجراء قصاص مورد تعقیب قرار داشتند، می‌توانستند به آنجا پناهنده شوند. عشیره یا قبیله ای که تولیت آن مکان مقدس را بر عهده داشت از آن ها حمایت می‌کرد. اعراب از طریق هدیه و قربانی حیوانات - و گاهی شاید انسان - ستایش از خدایان را بجا می‌آوردند. برخی از معابد، مخصوصاً زیارت (حج - Hajj) بشمار می‌رفت و در آنجا مراسم گوناگونی بعمل می‌آمد. بویژه در اطراف شئی مقدس، طواف می‌کردند. به هنگام این مراسم، منکرات باید رعایت می‌شد مثلاً امتناع از مقاربت جنسی غالباً از آن جمله بود. پسر بچه ها را با تشریفات با شکوه ختنه می‌کردند. اعراب از طریق فال گرفتگی با تیر، در جستجوی هاتف غیبی و نظر خدایان بر می‌آمدند. سحر و جادو مورد استفاده قرار می‌گرفت. از چشم بد می‌ترسیدند و در مقابل آن، با ورد و طلسم، از خود محافظت می‌کردند.

در واقع، اعضاء این قبایل پراکنده، سرگردان، گرسنه، بنحو وحشتناکی

۱۲ - Venus، زهره، ناهید.

۱۳ - Athena، الهه یونانی، الهه عقل، هوشمندی، هنر، ادبیات، علوم و غیره.

۱۴ - هبل "بتی بود از عتیق سرخ و بصورت آدمی. اما دست راستش از قدیم شکسته بود و قریش برای آن دست دیگری از طلا درست کرده بود" ("بامداد اسلام"، ع. زرین کوب، ص ۱۳).

دستخوش هرج و مرج ، در جستجوی آن بودند که خود را با يك ايسـدهـال اخلاقی که خاص خودشان بوده — و در شکل گیری این ایده ال ، دین هیچگونه نقشی نداشته باشد — ، منطبق کنند . مرد نمونه می بایست به حد اعلاسی دارای صفتی باشد که آن را مروت (Morauwa) می نامیدند که مترادف بسا " مردانگی " ("Virilité") (۱۵) است . صفت مروت در برگیرنده شجاعت ، طاقت و تحمل ، وفاداری نسبت به گروه و نسبت به وظایف اجتماعی خود ، سخاوت و میهمان نوازی بود . احساسی که مرد عرب را وامی داشت که خود را با آن ایده ال انطباق دهد ، احساس شرف بود . هرگونه تخلف از مقررات اخلاقی صحرا ، دشنام و توهین و ، از آنجا ، پایمال شدن شرف تلقی می گردید . می توان گفت و نشان داد که مفهوم شرف در نزد اعـسـراب ، جایگزین بسیاری از فونکسیون های معمولی دین می شد . بدینگونه ، در تمامی این ایده ال ها یعنی در این نیروی سازمان دهنده زندگی اجتماعی و شخصی ، هیچگونه نیازی به مراجعه به ماورا الطبیعه احساس نمی کردند . همـاـنـهـا آن ایده ال ها به انسان ختم می شدند . انسان ارزش برتر برای انسان بود . ولی مسئله بر سر انسان اجتماعی ، انسان ادغام شده در عشیره خود و در قبیله خود بود . به همین علت است که و-مونتگمری وات ، این بینش را " انسان گرائی قبیله ای " نام می نهد و این اصطلاح ، بجا و مناسب جلوه می کند . انسان در فعالیت هایش و در توانمندی های احتمالی اش — جز آنچه بسه سرنوشت کور (دهر — Dahr) مربوط می شود — ، حد و مرزی نمی شناسد . قدر مسلم ، دهر ، بیرحم و سرنوشت انسان ، غم انگیز است و هر آن میزان کمی که بشود از این بینش لزوماً بدبینانه از زندگی رهایی یافت همانا شتاب در برخورداری از لذات خشن ولی گریزندۀ ایست که بجا ارزانی می شود . بسا این همه ، فعالیت بشری تا حدی می تواند امکان به نظم و نسق بهتـر در آوردن چیزی را فراهم کند که سرنوشت برایمان مقدر داشته است . عرب

۱۵- اگر مروت مترادف با مردانگی (ورجولیت) و هر دو بمفهوم سخاوت ، انصاف و جوانمردی است ، واژه فرانسوی Virilité نه البته بمعنای حقیقی آن بلکه بمعنای مجازی هم دقیقاً با مردانگی (بمعنای ذکر شده در فوق) مترادف نیست و Virilité (بمفهوم مجازی) ، فقط با بخش دیگری از معانی مردانگی نظیر شجاعت ، شجاعت ، توانمندی و دلآوری مترادف است .

بدوی می‌تواند خرافاتی جلوه کند ولی رئالیست بود و — بر خلاف آنچه سابق
بر این‌ها بیهوده تلقی می‌شد — زندگی خشن صحرا، او را بیشتر در معرض
ارزیابی دقیق از قدرت و ناتوانی اش قرار می‌داد و کمتر فرصت غرقه شدن
در تفرات مربوط به لایتناهی را داشت .

آنگاه رود نسون می‌نویسد :

برخی از مولفان را علاقه بر اینست که بطور سیستماتیک در صدد تخفیف و تحقیر
اعراب برآیند (عادت مذمومی است بسیار رایج و باندازه کافی غیر متعارف
در نزد عرب‌شناسان) و آن جامعه را بربر توصیف کنند (۱۶) .

و اضافه می‌کند :

مسئله اینست که بربر را چه بنامیم . اعراب قدر مسلم در يك حالت
هرج و مرج کامل زندگی نمی‌کردند باین دلیل روشن که يك چنین حالتی هرگز
در هیچ جا وجود نداشته است . ولی باید قبول کرد قوانین غیر مکتوبی
که اعراب از آن پیروی می‌کردند غالباً مورد تجاوز قرار می‌گرفت و در قلمرو فرهنگ
مادی، دارای سطح بسیار نازلی بوده‌اند . طبیعتاً این سطح بسیار نازل
از نقطه نظر تمدن به هیچ وجه بمعنای فروتر بودن از نظر خونی یا ارثی
نیست ، بلکه از موقعیت اجتماعی آن دوره در محدوده شرایط طبیعی
بسیار بد شبه الجزیره عرب سرچشمه می‌گیرد . گرسنگی هیچگاه مشاور خوبی
نیست و اعراب غالباً گرسنه بوده‌اند .

بنظر نویسنده :

از همین جاست که برخی از قبایل شان ، در بعضی از موقعیت‌ها ، مرتکب
آنچنان زیاده روی در وحشی‌گری میشدند که از حد تصور فراتر می‌رفت .
در قرن چهارم (میلادی) **آمی بن مارسلن** ، سرباز شریف سوری الاصل (۱۷) ،

۱۶- "محمد" رود نسون ، صفحات ۳۹-۳۸ . ماکسیم رود نسون در اینجا
فراموش می‌کند که خود او ، چند صفحه قبل ، در صفحه ۳۰ (نگاه کنید به
"اندیشه‌های" ۳ و ۴ ، ص ۲۷۹) ، اعراب (و نیز ترك‌ها) را "اقوام
بربر" خوانده بود .

۱۷- رود نسون در فهرست اعلام کتاب خود (ص ۳۵۸) ، **آمی بن مارسلن** —
را "مورخ لاتینی قرن چهارم میلادی" معرفی می‌کند و در اینجا "سرباز شریف"

از اینان چنان بوحشت افتاده بود که می‌گفت چنین مرد می‌را "نه به سرای
دوستانم آرزو می‌کنم و نه برای دشمنانم" . او داسانی را تعریف می‌کند که
بیانگر خصلت این مردم است . در سال ۲۷۸ میلادی، گروه بزرگی
از گوت‌ها (Goths) با یاری آلن‌ها (Alains) و هون‌ها (Huns)، پس
از شکست دادن رومیان در مقابل اندرینوپل (Andrinople) بطور ف
قسطنطنیه براه افتادند . عمده ترین ژنرال های رومی و نیز امپراتور
والنس (Valens) جان خود را از دست می‌دهند . موقعیت بعد اعلی
بحرانی بود . در همین وقت، یک گروه از چادرنشینان عرب (Sarrasins)
که در خدمت امپراتور روم بودند به بربرهای غربی حمله کردند . نتیجه نبرد
نامعلوم بود . آمی بین می‌نویسد: "ولی گروه های شرقی بخاطر واقعه ای، که
تا آنوقت نظیر آن هرگز دیده نشده بود، پیشی گرفتند: مردی با موهای

سوری الاصل" . ما در منابع مورد دسترس خود به نکته اخیرالذکر برخورد
نکرده ایم . مثلا نویسندگان کتاب "تاریخ ایران" بقلم تعدادی از محققان
شوروی، انتشارات پیام، ۱۳۵۴) چند جا به نوشته او بزبان لاتینی استناد
کرده، از او بعنوان "نویسنده"، "شاهد وقایع" (جنگ ایران و روم در زمان
شاپور دوم ساسانی و امپراتور ژولین یا ژولین مرتد) و "همراه و منشعبی
امپراتور" نام می‌برند . بهر حال، مارسلن مکتست هم "مورخ لاتینی قرن
چهارم میلادی" بوده باشد و هم "سرباز سوری الاصل" در همان قرن
زیرا واقعه ای را که رودنسون از قول همین مارسلن نقل می‌کند مریض
است به سال ۲۷۸ میلادی، سالی که بربرها برای اولین بار رومی ها
را شکست دادند و والنس (که از طرف برادرش، امپراتور روم، والتینین
اول به امپراطوری شرق برگزیده شده بود)، در همان جنگ کشته شد .
از طرف دیگر، سوریه قریب هفت قرن (از سال ۶۴ قبل از میلاد تا سال
۶۳۴ میلادی) در تسلط امپراطوری روم و روم شرقی (بیزانس) قرار داشت .
با این همه، فرهنگ "روبر" (جلد دوم، ص ۶۱)، او را "مورخ یونانی الاصل
لاتن" معرفی می‌کند (تولد حدود ۲۳۰ — مرگ حدود ۴۰۰ میلادی) که
شرح وقایع زمان خود را "در ۳۱ جلد تنظیم کرده که ۱۳ جلد اول آن از بین
رفته است" . در همین فرهنگ، محل تولد آمی بین، انطاکیه ذکر می‌شود
و انطاکیه شهری است واقع در ترکیه، در حوالی مرزهای سوریه .

بلند ، كاملا برهنه — به استثنای تكيه ای كه آلتش را مخفی می‌كرد — ، در حالی كه فریاد های گوش خراش و میشوم سر می‌داد ، با خنجری از نیام بر كشیسته ، خود را بمیان ارش گوت ها انداخت . مردی را بقتل رساند ، لب های خود را به خرخره اش نزدیک كرد و خونس را كه جاری شده بود ، مكید . بربرها كه از این صحنه عجیب و حیرت آور بو حشت افتاده بودند ، دیگر نمی‌توانستند شور و هیجان معمولی خود را در نبرد نشان دهند و از این پس ، با گام های مردد پیش می‌رفتند . ”



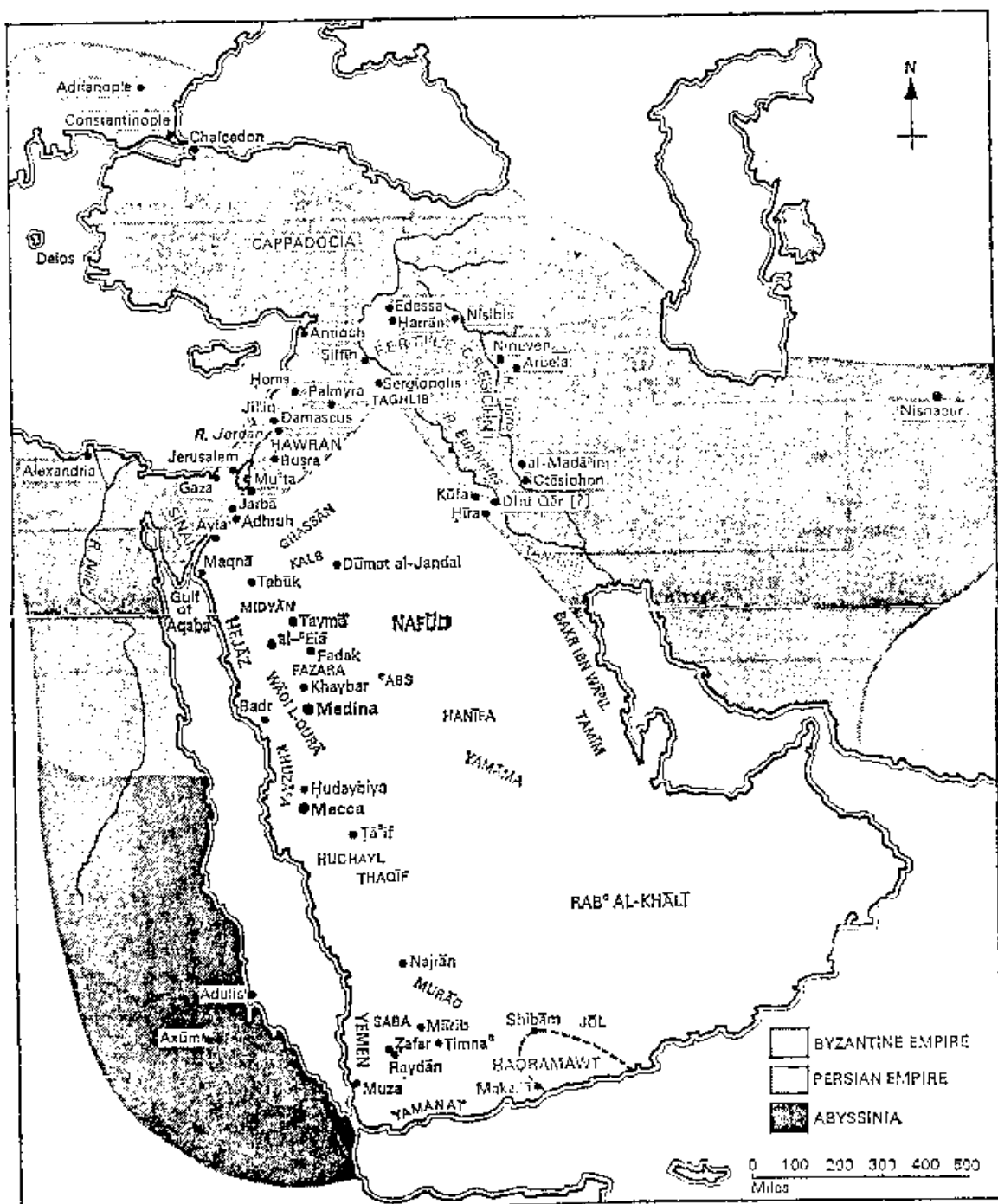
آنگاه رود نسون ، در فصل ” معرفی يك سرزمین ” ، صفحاتی را به معرفی عربستان جنوبی (” عربستان خوشبخت ”) اختصاص می‌دهد ، سرزمینی كه بر خلاف عربستان شمالی (كشور چادر نشینان) ، دارای فرهنگ و تمدن با سابقه و درختانی بود . از جمله چنین می‌نویسد :

در سمت جنوب كشور چادر نشینان (Saracènes) یعنی كشوری كه ما عربستان می‌نامیم ، سرزمینی قرار دارد كه از نقطه نظر جغرافیائی ، جزء همان شبه الجزیره عربستان بشمار می‌رود ولی از بسیاری جهات ، كاملا با آن متفاوت است . این كشور است كه قدیمی ها آن را عربستان خوشبخت (L'Arabie heureuse) می‌نامیدند . مردم این كشور به لهجه ای بسیار مغارت با لهجه چادر نشینان صحبت می‌كردند . همان آمی یی ، منطقه را بدینگونه توصیف می‌كند :

” پارت ها ، از جنوب و مشرق (بدینگونه بود بینش جغرافیائی آن دوره) (۱۸) ، همسایگان اعراب خوشبخت (Arabes beati) بشمار می‌روند . آن ها با بدینگونه نامیده شده اند زیرا كه از نظر اراضی سرسبز ، گله ها ، درختان خرما و انواع و اقسام عطرها غنی اند . بخش بزرگی از كشورشان ، از سمت راست ، مشرف است به دریای سرخ و از سمت چپ ، مشرف به دریای فارس (Mer persique) : بدینگونه از ثروت های این دو عنصر بهره مند

۱۸ — با این كه رود نسون مشخص نمی‌كند ولی بنظر می‌رسد كه پراكنش توسط

اوبه متن افزوده شده است .



آسیای غربی و عربستان، ۶۳۰ قبل از میلاد

می‌شوند . در آنجا لنگرگاه‌ها و بنادر امن بسیار، مراکز تجاری متعدّد، اقامت‌گاه‌های مجلل سلطنتی فراوان، چشمه‌های بسیار سالم آب‌های طبیعی گرم و تعداد زیادی رودهای كوچك و بزرگ وجود دارد . بالاخره، آب و هوای این سرزمین آنچنان پاكیزه و سالم است كه برای يك شاهد عینی چنین می‌نماید كه مردم هیچ چیزی كم ندارند تا كاملاً خوشبخت باشند " (جلد بیست و سه، فصل ششم، صفحات ۴۲-۴۵) .

ماكسیم رود نسون بر این نظر آمی بین ، چنین می‌افزاید :

خود کشور نیز بسیار متفاوت از سرزمین چادر نشینان بود . كوه‌های جنوب عربستان ، از باد های موسمی اقیانوس هند ، بهره مند می‌شدند . بارانهای منظم باین مناطق امكان می‌داد كه بنحو مطلوبی مرطوب باشند . در عربستان جنوبی، آب از زمان های بسیار دور، بر اثر يك سیستم آبیاری عالمانه، كانه‌لیزه شده بود و همچنین با آماده كردن دامنه تپه ها و كوهپایه ها برای زراعت ، امكان ایجاد يك كشاورزی پر رونق و پیشرفته در دسترس قرار داشت . علاوه بر غلات ، میوه ها ، سبزی ها و درختان انگور مورد مصرف اهالی، در آنجا، درختان مر (۱۹) و كندر (Encens) نیز می‌روئید . مضاف بسر

۱۹ - Myrrhe واژه ایست با منشأ یونانی كه عربی آن مُر است . این واژه دو بار در " عهد جدید " - یكبار در انجیل بروایت متی ، باب دوم، آیه ۱۱ و یكبار دیگر در انجیل بروایت یوحنا ، باب ۱۹، آیه ۳۹ - بكار رفته است (مثلاً نگاه كنید به ترجمه های فارسی " عهد جدید " ، چاپ تهران و چاپ عربی - در باره مشخصات این دو ترجمه فارسی مراجعه كنید به " اندیشه رهائی " ، شماره ۱، ص ۲۰۵ و شماره ۲، ص ۱۸۲) .

سعید نفیسی، در فرهنگ " فرانسه - فارسی " خود (جلد دوم) در مقابل Myrrhe معادل های مرکی، مرصافی، مرصاف، صبر را قسراً داده است (كه معادل اخیر الذکر البته اشتباه است . درخت صبر، به فرانسه Aloès درخت مُر نیست - در این باره نگاه كنید به فرهنگ معین، جلد دوم، ص ۲۱۲) .

محمد معین در فرهنگ خود، به نقل از منصفات بابا افضل، در باره مُر می‌نویسد :

این ها ، عطرها و ادویه های دیگری تولید می شدند که منبع ثروت قابـــــــــــــــــل توجهی بشمار می رفتند . در حقیقت ، جهان مدیترانه ای ، از این محصولات مصرف عظیمی داشت . قبل از همه ، برای انجام مراسم مذهبی ولی همچنین برای نظافت ، آشپزی و نیز سایر مظاهر تجمل . بعلاوه ، از مدت ها قبل ، کشتی ها از یکطرف ، از هند و از طرف دیگر ، از آفریقای شرقی ، محصولات را به عربستان جنوبی وارد می کردند . در بازارهای کشور ، مثلاً در بندر بزرگ موزه (۲۰) ، مروارید های خلیج فارس ، عاج ، ابریشم ، پنبه ، پارچه ، برنج و بویژه فلل از هند ، و برده ها ، میمون ها ، عاج و طلا و پرهــــــــــــــــای شتر مرغ از آفریقای شرقی بچشم می خورد ، بی این که محصولات محــــــــــــــــلی و محصولات مدیترانه ای را . که بعنوان مبادله به عربستان جنوبی ارسال می شدند . از یاد ببریم . کالاها توسط کاروان ها بطرف شمال عربستان ارسال می شدند . عربستان جنوبی ها ، بازرگانان فعالی بودند . کتیبه های حـك شده توسط آن ها در مصر ، در دیلوس (۲۱) و در بین النهرین بدست آمده است .

➔ مرُ Mur(r) . . . درختچه ایست از تیره سطقیان و از دسته پورسراسه ها که برخی گونه های درختی نیز دارد . این گیاه متعلق به نواحی گرم کره زمین است و بیشتر در حوالی بحر احمر و هندوستان و ماداگاسکار و سنگال می روید . و از گونه های مختلف گیاه مذکور که به اسامــــــــــــــــی مرکی و مریهودی مشهورند ، صمغ سقزی بدست می آید که در طب مورد استفاده واقع می شود . و از این گونه های مختلف : " مور ، عوجه ، میر ، درخت مر ، درخت مور ، مرصافی ، مور آغاجی " را ذکر می کند (همانجا ، جلد سوم ، ص ۳۹۷۸) .

۲۰ — Muza . در منابع مورد دسترس خود متأسفانه تلفظ دقیق نام این شهر به عربی را نیافته ایم و از این نظر ، بجای Muza به تخمین ، " موزه " گذاشته ایم . در صفحات بعد ، در موارد مشابه ، خواننده را به همین زیر نویس ارجاع خواهیم داد و معنایش اینست که تلفظ آن نام یا واژه لزوماً دقیق (بمفهوم اصطلاح قبلاً بکار برده شده آن) نیست .

۲۱ — سعید نفیسی در فرهنگ " فرانسه — فارسی " خود (فهرست نام —

نکات

بعد از يك دوره — که مباحثات عالمانه کنونی در صدد تدقیق آنست —، بلاشك لا اقل از قرن هشتم قبل از میلاد به بعد، عربستان جنوبی ها خود را عرب نمی دانستند. به زبانی خویشاوند با زبان عربی ولی نه مشابه آن، صحبت می کردند. به مرحله ای از تمدن یکجا نشینی و حتی شهرنشینی بر پایه کشاورزی و تجارت، دست یافته بودند. دولت هائی تشکیلی داده بودند که آن ها را سبا (Saba)، معاین (Ma'in)، قطبان (Qatabân)، حضر موت (Hadramout)، عسان (Awsân) می نامیدند. هر يك از این دولت ها توسط يك قبیله حاکم و ممتاز رهبری می شد. لا اقل در برخی از ادوار حکومت های سلطنتی پارلمانی (Monarchies parlementaires) وجود داشت. پادشاهان و مجالس مشورتی. تصمیمات توسط پادشاه معاین و توسط [مردم یا نمایندگان مردم] معاین گرفته می شد (۲۲). تمام این دولت ها، بخاطر حوادث متعدد عجیب و غریبی که می شناسیم — و بدشواری بسیار می توانیم زمان وقوع شان را مشخص کنیم —، با هم در جنگ و جدال

خاص، جلد دوم، ص ۱۱۵۰) دیلوس را در مقابل Délos، قرار داده است.

دیلوس جزیره بسیار کوچکی بود در یونان و از چهارده قرن قبل از میلاد، مرکز مهم مذهبی. دارای تمدنی درخشان، که این تمدن از سال ۱۶۶ قبل از میلاد به نقطه اوج خود رسید. دیلوس بصورت يك مرکز جهانی و يك خزینه مهم آثار هنری بین المللی درآمد. پس از تصرف و غارت دیلوس توسط مهرداد دوم، پادشاه پارت، در سال ۶۸ قبل از میلاد، آن تمدن روبه افول گذاشت و بالاخره، در قرن های ششم و هفتم، با غارت این جزیره توسط امپراطوران بیزانس، اسلاوها و اعراب، بکلی خاموش شد. در کاوش های باستان شناسان بویژه فرانسویان، از سال ۱۸۷۲، گنجینه های گرانبهائی از آثار باستانی (مهم تر از کشفیات سراسریونان)، از همین جزیره بدست آمده است.

* در مورد تمام اسامی مشخص شده توسط يك ستاره، مراجعه شود به زیر نویس شماره ۲۰.

۲۲ — گیومه ها از کتاب رود نسون (که بنظر می رسد از جایی نقل کرده است) و گروه از ماست.

بودند و یا با هم متحد می شدند . بهر حال ، گسترش تمدن هـــــــــــــــــای
 مدیترانه ای ، بر اثر ثروت عربستان جنوبی ها - که تا مین کننده مواد مسرور
 نیازشان بوده اند - ، افزایش یافت . متولی معبد آریمیس در افسس (۲۳) ،
 در حوالی سال ۱۰۰ قبل از میلاد ، از تجملات مردم سبا (۲۴) ، از لوازم
 خانگی پر زرق و برق شان ، از ظروف طلا و نقره شان ، از محل مسکونی
 با درها و دیوارها و بام های مزین به طلا ، نقره ، عاج و سنگ هـــــــــــــــــای
 قیمتی شان ، صحبت می کند . صرفاً در سنوات اخیر است که از طریق
 کاوش های باستان شناسی ، کوشش هایی در جهت بررسی و تعمیق ایــــــــــــن
 داده ها انجام گرفته است . امریکائی ها کاوشهایی در تیمن (Timna) (۲۰) ،
 پایتخت قطبان - که بگفته پلین (۲۵) ، ۶۵ معبد داشته - ، بعمــــــــــــــــل
 آورده اند . دروازه جنوبی شهر ، دارای دو برج عظیم بود که هر یــــــــــــــــک
 از آن ها ، از بلوک های سنگی - سنگ هایی طبیعی و ناتراشیده - تشکیل
 می یافت و گاهی اندازه برخی از این سنگ ها به ۲ متر و ۴۰ در ۶۰ سانتیمتر
 می رسید . در پشت دروازه ، میدانی وجود داشت با نیمکت های سنگی ،
 شاید بروی آن ها بود که :

تمام قدیمی ها

شبا هنگام در معبد می نشستند و شور می کردند .

در محلی نه چندان دورتر از اینجا ، گاوشگران د و خانه یافتند . روبنای
 یکی از خانه ها با د و مجسمه برنزی - متاثر از هنر مجسمه سازی یسوان - ،
 تزئین شده بود . این مجسمه ها د و شیر ماده را قرینه هم نشان می دادند
 و هر يك از شیرها ، کودک تپلی و خندانی را بردوش داشتند . این مجموعه

۲۳ - Artémidore d'Ephèse .

۲۴ - Sabéens .

۲۵ - " پلینیوس Pelinyus (به فرانسه پلین Pline) ، دانشمند طبیعی
 دان و نویسنده رومی (۲۳-۷۹ میلادی) . مهمترین تالیف وی " تاریخ
 طبیعی " است در ۳۷ جزو . او به هنگام آشفشانی وزوو ، از بخار گوگرد
 خفه شد " (" فرهنگ معین " ، جلد پنجم ، ص ۳۵۴) .

که معروف به دیسکورس (۲۶) است بنظر می‌رسد پس از ریخته شدن در قالب گچ اسکندرائی، در قالب برنز ریخته شده باشد. آمریکائی‌ها همچنین در شهر سبائی-آرب (Mâreb) یا دقیق‌تر این که در معبد بزرگی کسه بلاشك مهمترین ابنیه این شهر بود. و بقایای آن را، سابق بر این‌ها، سیاحان دیده بودند. به کاوش پرداختند. این معبد، عوام (Awwâm) (۲۰) نام داشت و متعلق به خدای سبائی-المقام بود. معبد محوطه بیضی شکلی بود بطول ۱۰۰ متر و به عرض ۷۵ متر، با دیوارهایی به ارتفاع ده متر، دری بسیار پیچیده، ساختمان‌هایی بهم پیوسته و بالاخره، ردیفی از هشت ستون. بخشی از در ورودی از داخل تزئین شده بود، شبه پنجره‌هایی از سنگ داشت به تقلید از شبکه.

قبلا می‌دانستیم. و این اکتشافات نیز تأیید کرده‌اند. که عربستان جنوبی‌ها، استادان معماری بوده‌اند و ساخت (Structure) کاخ‌هایی باشکوه‌شان هنوز امروز در خانه‌های مرتفع چند طبقه یعنی منعکس است. عربستان جنوبی‌ها، تاسیسات هیدرولیک متکاملی ساخته بودند. مشهورترین آن‌ها در حوالی آرب قرار داشت و هنوز امروزه بقایای شگفت‌انگیز آن‌ها را می‌توان مشاهده کرد: سه سد عظیم با پی دیواره‌هایی به ارتفاع پانزده متر که همچنان بر پا ایستاده‌اند.

بطور خلاصه این "اعراب خوشبخت"، از تمدنی بسیار عالی برخوردار بودند. این امر در هنرهای پلاستیک آن‌ها نیز منعکس است. در کنار برخی از آثار ناشیانه، مجسمه‌هایی دارای سبک و اسلوب نیز یافت می‌شود که به نمایشگر مهارتی بزرگ و قریحه‌ای بدیع‌اند. همان‌طوری که قبلاً دیده‌ایم، بسیاری از آثار، اگر رونوشت برداری از هنر یونانی و رومی یا حتی آشور و اردانی از آن کشورها نباشند، تحت تأثیر آن‌ها قرار دارند. تأثیر هند نیز در برخی از آثار دیده می‌شود. اشیاء لوکس که غالباً از سنگ

- ۲۶- کاستور (Castor) و پولوکس (Pollux)، فرزندان دوقلوی زئوس، ولدا (Leda) را دیسکورس (Dioscures) یعنی "پسران زئوس" می‌نامیدند. بر اساس روایت دیگری، فقط یکی از این دو (پولوکس)، بر اثر هم خوابگی زئوس ولدا زائیده شد و در نتیجه نامیرا (Immortel) است.

رخام (Albâtre) ساخته می‌شدند ، از لطافت خاصی برخوردار بودند . خط عربستان جنوبی ، بخاطر انتظام ظریف و توانمند حروفش ، فی نفسه يك اشهر هنری بشمار می‌رفت . انتظام این خط که حروفی چهار گوشه داشت ، بعدها ، با خم شدن بطرف داخل و با آراسته شدن به زیورهای يك كم منحنی ، گاهش یافت . در عربستان جنوبی ، زیاد می‌نوشتند . هزاران نوشته وجود داشته یا کشف شده که بیشتر آن ها متون حقوقی ، اداری یا مذهبی اند . بدون هیچگونه تردید ، ادبیات مکتوب ، نوشته بروی پاپیروس (۲۷) یا بروی پوست نیز وجود داشته ولی متأسفانه ، از آن همه ، چیزی باقی نمانده است .

رود نسون آنگامه مسئله دین در عربستان جنوبی می‌پردازد و می‌نویسد :

در عربستان جنوبی — بر خلاف کشور چادر نشینان (عربستان شمالی) — ، پرستش (Le culte) بسیار رایج بود . معابد متعدد و ثروتمندی وجود داشت که توسط طبقه ای (Une classe) از روحانیان — که دارای نقیشت اجتماعی بسیار مهمی بود — ، اداره می‌شدند . پرستش عبارت بود از هدیه دادن عطر ، قربانی کردن حیوانات ، انجام مراسم نماز و زیارت . در طول اجراء مراسم فوق مقاربت جنسی ممنوع بود . اگر کسی یکی از احکام متعبد مربوط به پاکی و ناپاکی را مورد تجاوز قرار می‌داد ، می‌بایست با پرداخت جریمه و با اعتراف علنی — نوشتن بروی یکی از میزهای کوچک برنزی که در معبد قرار داشت — ، جبران مافات کند . عربستان جنوبی ها ،خدایان والیه های بسیار متعددی را می‌پرستیدند (۲۸) .

۲۷ — در باره Papyrus مراجعه کنید به " اندیشه رهائی " ، شماره ۱ ، ص ۲۰۸ .

۲۸ — پرستش خدایان والیه های متعدد خاص عربستان جنوبی نیست بلکه در همه جا ، از جمله در عربستان شمالی (" موطن اسلام ") ، قبل از پیدایش ادیان یکتا پرست ، مشاهده می‌شود . در باره خدایان مذکور و مونوتئیست در ادیان چند تا پرست Polythéiste (بعنوان نمونه : مصر و یونان باستان و عربستان قبل از اسلام) و خدا در ادیان یکتا پرست Monothéiste (بعنوان نمونه : یهودیت ، مسیحیت و اسلام) مراجعه کنید به ضمیمه شماره ۲ در آنجا نگاهی گذرا خواهیم داشت به تحول چند تا پرستی به یکتا پرستی با خدای —

نویسنده کتاب "محمد" پس از برشمردن این خدایان اضافه می‌کند که :

این خدایان بسته به این که در کدام معبد مورد پرستش قرار گرفته باشند ، بنحو متفاوتی نامیده می‌شدند و همچنین صفاتی که هر يك از خدایان بسته آن ها موصوف می‌شدند ، برای جنبه های متعددی از يك خدا بكار گرفته می‌شد . هر يك از این جنبه ها ، بلاشك مومنان خاص خود را داشت .

بین این عربستان جنوبی های یکجا نشین و متمدن که در میان تجمعات و رفاه زندگی می‌کردند و جمعیت این دولت های سازمان یافته — دولت هائی با مگانیم پیچیده و مطمئنا با يك بوروکراسی کاملاً سر و سامان داده شده — را تشکیل می‌دادند و اعراب یا چادر نشینان (Saracènes) — یعنی مجموعه قبایل سرگردان با عادات خشن و گاه وحشی ، مرد می تقریباً محروم از تمامی وسایل زندگی ، گرسنه و آزاد — ، تفاوت عظیمی وجود داشت . اولی ها دومی ها را بعنوان مزدور (Mercenaire) در سپاه کمکی خود بكار می‌گرفتند . هر دولت (در عربستان جنوبی) ، " بدویان خود " را داشت . با اینحال ، آن دو گروه — شاید از دوره ای کهن ، همچنین بعدها — قبول داشتند که خویشاوندی بسیار دوری با هم دارند . برخی از قبایل شمال (عربستان) ، به حق یا به ناحق ، ابراز می‌داشتند که از منطقه متمدن جنوب آمده اند .

بعد از پیروزی اسلام ، که توسط يك عرب چادر نشین (Saracène) رهبری شده بود ، عربستان جنوبی ها بسرعت عربی شدند و مجموعه ساکنان شبه الجزیره (عرب) با هم برای فتح جهان براه افتادند .

ح. مذکر و پیغمبران مذکر ، و انعکاسات ایدئولوژی یکتا پرستی و واحد گرائی در عرصه اجتماعی (از یکطرف ، دفاع از منافع نظام طبقاتی و از طرف دیگر ، تثبیت کامل و تسلط مطلق مرد سالاری) و در عرصه سیاسی ، حکومت های مطلقه و رهبران مطلق العنان و از آنجا ، تضاد یکتا پرستی با دموکراسی و حقوق و آزادی های دموکراتیک (ضمن اشاره به دموکراسی در یونان و جمهوریت در روم قبل از پیدایش ادیان یکتا پرست و پیدایش دموکراسی در قرون جدید ، بدنبال انقلاب های اجتماعی و سیاسی قرن های هجده و نوزده که دقیقاً با شکاف برداشته شدن دگم های دین یکتا پرست مسیحیست ، امکان تحقق یافته است) .

رود نسون اضافه می‌کند :

ولی خاطره تمدن درخشان شان بلافاصله از بین نرفت . یعنی ها
در صفوف مسلمانان ، حزبی را تشکیل می‌دادند که با ساجت و سرسختی علیه
اعراب شغال مبارزه می‌کردند . آشنائی با زبان قدیم و خط قدیم ، در نبرد
عده ای ، بعد از چند قرن باقی ماند . در اشعاری محزون ، از شکوه و جلال
قبل از اسلام ، یاد می‌کردند با این مضمون : کجایند برف های قدیم ؟ تا
مدت های مدید بعد از اسلام ، نوعی ناسیونالیسم عربستان جنوبی گسترش
می‌یافت تا جایی که شاعران در شعرهای خود ، اهمیت پیغمبر عربستان
شغالی و پیامش را ناچیز می‌شمردند . ولی باز گردیم به زمان این پیغمبر .



در شماره آینده ، در دنباله فصل " معرفی يك سرزمین " ، به همراه
رود نسون ، مجدداً به عربستان شغالی ، به زادگاه اسلام ، باز خواهیم گشت
و آن شرایط اجتماعی را دنبال خواهیم کرد که به محمد و دین او امکان
داد که در چنان جامعه ای ظاهر شود .